

ببند اون دهنو!

نویسنده : روزبه حسینی

## آدم های نمایش :

مرد: جوان ، پیر ، از جهانی دیگر شاید ، لباسی سیاه و چسبان به تن یا عریان.

صدا: بم ، بلند ، منطقی و فراگیر ؛ گاهی پُکی به سیگاری و گاه چایی هم می خورد.

(کلام این صدا ، به جز بندِ آخر ، برگرفته است از نوشته های فقید میشل فوکو ست)

## صحنه :

یک چهار پایه که داخل آن ، هر چیزی یافت می شود . حتا تسبیح ! کمی عقب تر دیواری دولته ای است یا کیسه ای آویزان که مرد از آن خارج می شود ؛ طنابی ( طناب داری ) جلوی صحنه ، بالای چهار پایه تنظیم شده است . در پایان نمایش چهار پایه و طناب داری در انتهای صحنه هویدا می شود .

بین هر صحنه بین 10 تا 20 ثانیه اتفاق تقریبا مشابهی می افتد : بازیگر پس از قطع صدای فراگیر و سکونش ، از حالت ثابت خارج شده همراه موسیقی دوباره با چهار پایه اش با حرکت خاصی به نقطه نخستین و حلقه ی دار در گردن باز می گردد تا شروع

صحنه بعدی اش . رفت و آمد و تضادهای نوری در صحنه ها ضروری به نظر می رسد . درباره ی لحن و شخصیت هفت آدم - یک آدم ، در هفت صحنه توضیحات را حذف کرده ام . توضیحات استفاده از ابزار داخل چهار پایه و تغییر لحن ها را هم تا به تقطیع صحنه ها بسنده کرده ام تا هر خوانشی استقلال خود را داشته باشد .

(ترتیب صحنه ها کاملن پیشنهادی است و شاید بتواند غیر از این اتفاق بیفتد .)

در تغییر صحنه ها به یک جمله اختصاری بسنده شده:

**موسیقی - حرکات - حلقه دار - نور ...** تا حواشی آسان تر اتفاق بیفتد .

(با آن که موسیقی آغاز و میانه های نمایش برای نوشته شدن متن اهمیت داشته است اما آنها را هم نمی نویسم.)

در ابتدا پس از تاریکی مطلق به همراه موسیقی ، مرد از میان دیوار به سختی یا از میان کیسه ای آویزان با خنجری بیرون می افتد خود را به چهار پایه و طناب دار می رساند . امتحان می کند فاصله ها درست تنظیم شده و او در گیر حلق آویز شدن است که نورش می آید و او آغاز می کند .

**مرد :** ن ن نه!؟ ... م م من... نه نه... ت ت تو... نه او او اون ... آ آره آره اون ..... اوون  
گفت .... گفتش بیاین این ... ای این همونه ! ای این کیه ؟ این کیه ؟ م م منم .... تو تو

تویی ...! شش شیطان گفت ... ن ن نمی خوامش! کی کی کیو نمی خواست؟ کی کی کیو؟ ... م م منو ... ت ت تو رو ...

خ خدا ... بالا پشت بوم نشسته بود . داداداشت از اون بالا ... ن نگاه می کرد. او اومد پایین ... شش شیطان زد تو گوشش ... نه نه نه بسم الله ... بسم الله ... خ خدا زد تو گوشش ... نه نه نه بسم الله ... خدا گفت م م مرتیکه! ... تو یه ذره عقل هم توی کله ت نیست ... نه نه ... تو جای عقل کاه تو کله ... و ولی اون یه ذره عقل تو کله ش هست ... م م منو می گفت ... ت ت تو رو می گفت ... بعد دوباره ... ش شیطان ... زد تو گوشش ... این دفعه ... بسم الله! ... زد تو گوشش ... فرشته ها داداشتن از بالا پ پ پشت بوم ، نی نی نیگاه می کردن . هی هی هیچی تنشون نبود! بسم الله! ... ل ل لخت بودن . خ خ خدام یکی زد تو گوشش ... ابرو شو کرد تو هم . رفت پشت سرف فرشته ها . م م من ... همیشه بالا پشت بوم ... ک ک کفتر بازی می کردم . ب ب بسم الله! او اون فرشته ها ... مثل کفتر های م من بودن ... بسم الله! خ خ خدام کفتر باز بوده ... نه نه! ت ت تو کفتر بازی می کردی ... تو تو کفتر باز بودی ... م من بودم ... گو گو گورتو گم کن! از اون بالا سر شیطان داد گشید. بسم الله! شش شیطان را راهشو کشید و گو گو گوشو گم کرد ...

دی دی دیروز سر کو کو چمون دیدمش ... حسابی حالش گرفته بود ... گ گفتم بسم الله چی شده؟ گ گفتم به تهش رسیدم . به ت ت تهش رسیدم . به ت ت ته چی رسیده بود؟ هان؟ ... به ت ت ته من رسیده بود ... به ت ت ته تو رسید بود ... گ گفتم من م به ت تهش رسیدم ... گ گفتم تو هم به تهش رسیدی ... را را راست می گفت ... خ خ خیلی هم راست می گفت ... س س سید ... ک ک کفتر ها مو ... فروخته بود ... س س سید ... ک کفتر مو ... به ت ت تهش رسیده بودم ... بسم الله! ... م م من به تهش رسیده بودم ... را را راست می گفت ... خ خ خیلی راست می گفت ... ن ن ن ..... نه!؟؟

**صدا :** شکل گلی ارادت ما به دانش، بی گمان از همین تقسیم بندی تاریخی گرفته شده است. اما این تقسیم بندی هم در طول تاریخ ثابت نمانده و همیشه جا به جا شده است.

## ( موسیقی - حرکات - حلقه دار - نور )

مرد : نه؟! شما به اساسِ یه چیزی توهین کردین ... منو می گه ها ... شما پایه های یک چیزی رو لرزوندین ... منو می گه ها... شما اساسِ یک چیزی رو زیر سوال بردین !؟

آقا ! به ما می گن شما یک مُشت حرورم زاده اید ... حرفتون یه حرفه ، فقط رنگ عوض می کنین . پوست می اندازین . قیافتون عوض می شه . می گم آقا ! مگه ما هنر پیشه ایم ؟ می گن اتفاقن جرمتون همینه ! می گم لا اقل این یکی از من ساخته نیست ... شرمنده ! حتی وزارتخونه ی مربوطه هم ما رو به شک انداخته که بالا خره ما کی هستیم ! بله آقا ؟ ... واقعن ... واقعن ما کی هستیم آقا ؟ می گن ... شما چار چوبِ یک چیزی رو در آوردین آقا . اینا هاش 1.2.3.4 .! من می گم اگه یکی از این پایه ها در بیاد یا بشکنه آقا ... ببین ! لُق می خوره ... من می گم کجای شما داره لُق می خوره آقا؟ ... بیا ... آ ... آه ... اینم سَرِ جاش آقا !

به حکم مرجع فلان ... نشریه آقای فلان ... به جرمِ نشر فلان و فلان و من درآوردیات علیه پایه های فلان ... به مدتِ فلان سال ... آقای فلان ، تعطیل و به پرداخت جزای فلان به مقدارِ فلان محکوم می گردد . این تازه یکیشه آقا ! ... به حکم دادگاه فلان .... مجوز نشر آقای فلان ، معلق و ایشان به مدت سه سال فلان و ممنوع الفلان ! ممنوع الفلان ! ممنوع الفلان و ... ممنوع الفلان ... منظور همون فلانه ها البته آقا ...

خب ! ... این یعنی بایکوتِ سیاسی ... این یعنی بایکوتِ خبری ... بایکوت اقتصادی ... هنری ... ادبی ... قلمی آقا ...!

آقا ! به من گفتن تو جاسوسی ... رشوه گرفتی ... دلار گرفتی ... اختلاس کردی ... چی دارم می گم ؟ هان آقا ! به کی دارم می گم ؟ ! ... خب مرده شور به تو دارم می گم دیگه ... تو اصلن می دونی آزادیِ بیان چیه آقا ؟ می فهمی پارلمان چیه ... مردم یعنی چی ؟ ...

اصلن ... اصلن ... فرقِ اقتدارگرا با اصول گرا رو بلدی تشریح کنی ؟ ... بلدی نمودارشو  
رسم کنی ؟ ... اما من بدم آقا ...!

تو می دونی تلفن چیه ؟ ... تلفن ! می دونی تهدید چیه ؟ ... می دونی توالتِ خونه ات ...  
اون ور حیاطه ، جلوی زنت روت نمی شه بری ... یعنی چی ؟ ... ن ن ن ... نه ! ؟

**صدا :** چندین بار تحلیل گرایانِ ماهر را را دیده بودم که از خود می پرسیدند : چه نوع  
حکومتی می تواند ژرفای ایران را با نوسازی که برای آن لازم است ، آشتی دهد ؟! یک  
نظام سلطنتی لیبرال ؟ یک نظام پارلمانی ؟ یک نظام ریاست جمهوری قدرت مند  
؟...

### ( موسیقی - حرکات - حلقه دار - نور )

**مرد :** نه ؟! ... واسه صد و بیست و چهار هزارمین بار ... توی امتحان رانندگی رد شدم ...  
دیگه نمی تونم ... نه که روم نشه ها ! نه داداش ! اصلن و ابدن ! یعنی نه ! اما استغفر الله  
... خدا هم صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آورد گفت بس ! ترمز داداش ! اون وقت ما رو  
دست خدا بلند بشیم ! استغفر الله ...!...!... یارو پشتِ رول نشست می گه بزن بغل ردی  
داداش ! بهش می گم ... به یارو ... افسره ؛ می گم داداش ! سُرخاب بمالم  
می پسندی ؟ سفیدابشو زیاد کنم چی ؟ زیرِ ابرو هامو بردارم بهتر نیست ؟! روژ لبم  
ب.دو باشه یا ب.پنج ؟ ... می گه استوپ ! بزن بغل ردی . بهش می گم ... به یارو ...  
افسره ، می گم مرد حسابی ... داداشی ! من چند سر عائله ... خدا رو خوش نمی یاد  
داداشی ! می گه بزن بغل ردی ... یارو می گه ... افسره ؛ داداش هم نمی گه ؛ فقط بزن  
بغل ردی .

خدا پیغمبری ما تو زندگی رَدِّیم . این زن و بچه رو هم از سرِ رَدِّی پس انداختیم ... البت زنه رو ننه ش پس انداخته و ... تیکه جورِ باباهس واسه ما ...! تیکه بود که قبول داداشی ... ولی خرابِ النگو دست بندش من بودم ... دِ باز هم می گی ... ن ن نه ...!؟

**صدا :** یکی از مقاماتِ دینی به من گفت که برای روشن کردنِ مسائلِ پیش روی انسان، قرآن دعویِ پاسخگوییِ روشن ندارد ، بلکه متخصصانِ روحانی و غیرِ روحانی که هم مجتهد باشند و هم عالم ، مدت ها باید تلاش نمایند .

### ( موسیقی - حرکات - حلقه دار - نور )

**مرد :** نه؟! ... شُستنِ سرویس های بهداشتی ... تخلیه ی چاه از آن و گُه آقايونِ آرشد و رَدِه بالا ... شپیش گیری از سرِ سربازای خلاف کرده ... مُشت و مالِ پُشتِ ارشد و رده بالا ... تِررر زَدی به هر چی تل و منقلِ آقا سر بالا ...

از درس که بریدی ... بریدی ... از جنگ که برگشتی ... برگشتی ... می ری جلوی آیینه وامیستی می بینی ای دل غافل ! یه ترکش صاف رفته اون جایی که نباس بره ... حالا مگه دختر بهت میدن عزیز من ؟ ... خاک برسرت عزیز من ! ... وقتی بهت گفتن خیز! ... خاک برسرت ! تو به پشت خیز زدی عزیز من ! ... حالا مگه دختر بهت می دن عزیز من؟! آدمِ خاک بر سرِ مقطوع النسل بمیره بهتره ...

بهترش همین کلاغ پره ... بهترینش ، همین کلاغ پره ... گرما ... توالت ... انفرادی ... عزیز من ... آن و گُه ... میدونِ مین ... خیز! ... خاک بر سرت ! ... از جلو ... تو به پُشت ... 58 ... 59 ... آقا سر بالا ... 67 ... عزیز من ... خاک بر سرت ... 68 ... انفرا ... میدو ... کلاغ پر ..... نَ نَ نه؟!؟

**صدا :** همیشه این امکان وجود دارد که آدمی ، در جایی که هیچ قاعده یا نظمی بر فضای بیرونی اش حاکم نیست ، نظری ارائه دهد که در راستای حقیقت باشد .....

همیشه این امکان وجود دارد .

### ( موسیقی - حرکات - حلقه دار - نور )

مرد : نه؟! ... یه دوا بده من خلاص شم ... به جدم نه ... یه دوا بده من خلاص شم ...  
جونِ جَدِّم خسته شدم . بذار ..... بذار خلاص شم ... ول کن فلسفه رو بابا ... یه دواایی-  
موایی ... ول کن کلام رو بابا ... زخم رفته یه گاره شده ... زندگیم آتیش گرفته ... به جدم  
به موت قسم نه ... من که حرفام تکراریه ... بی کلوم یه کلوم ... یه دوا بده من خلاص شم  
... کجایی ؟ بذار ماچ کنم دستتو ... حَلّه دیگه ماچ کنم؟! ... کجایی ؟ ... جونِ جَدِّم به  
موت نه ! ... زخم رو گفتم؟! آره گفتم ... آره ... رفته یه گاره شده ... زندگیم ... زندگیم رو  
گفتم ؟ ... آره گفتم که تو آتیشه ... ول کن بذار خلاص شم ... جونِ جَدِّم به موت نه ...  
زنگ ... زنگِ در نه ! زنگِ صداش ... گفتم که زخم ... آره تو گوشم زنگ می زنه صداش ...  
زندگیم ... زندگیمو گفتم؟! ... گفتم تو آتیشه ؟ ... یه دوا موایی بده من خلاص شم ... به  
موت ، جونِ جدم ول کن بابا ... نه ... گفتم که اونو ... نه ... نه؟! ... دِ بازم ... نَ نَ نه!؟

صدا : گاهی از خودم می پرسم : آیا برخی از مایه های فلسفی برای این طرح نشده اند  
که پاسخی برای این بازی های محدودیت آفرین و شاید هم وسیله ای برای تقویت  
آن ها باشند!؟

### ( موسیقی - حرکات - حلقه دار - نور )

مرد : نه؟! ... می گن با دختره رو هم ریختم ... آره ... با همون پتیاره ... می گن رو هم  
ریختم ... من رو هم ریختم ؟ ... خوب کردم رو هم ریختم . نوشِ جونم که ریختم ... رفته  
شاکی شده از من ، پتیاره ... اون پیریه هم باش رفته ... یعنی دوتایی شاکی شدن از من



... پتیاره! ... یکی نیست بگه پتیاره ی ولدِ زنا ... نمک به حرومِ نمک شیکسته نمکدون  
خورده ... حیفِ اون همه عشق ... حیفِ اون همه عاطفه ... حیفِ نون ... نه! حیفِ نون نه!  
... حیفِ اون همه عشق! ... حیفِ اون همه نمک شیکسته نمکدون خورده ... حیفِ این  
چشا که تو چشمِ تو افتاد و گرفتار شد ... همه اش هم زیرِ سرِ اون پیریه ست ... که گفتم  
رفته با اون شاکی شده ... با اون پتیاره ... رفته شاکی شده ... پیرِ پتیاره نمک شیکسته! ...  
پیریه ... اول زیر پایِ این پتیاره ... نه! اون پتیاره نشست ... تا ما رو بی خیالی طی کنه ...  
بعد خودش ... خودش رفت تو کار این ... نه! اون پتیاره ... که رفته شاکی شده نمکدون  
خورده ... که دید ای دلِ غافل! دختره تلنگش در رفته ... البته نه از من تلنگش در رفته  
ها ... از این ... نه! از اون یکی در رفته ... در رفته؟ آره ... گمونم از اون یکی در رفته ...  
حالا رفته شاکی شده نمک شیکسته ... دِ یکی نیست بگه آلدنگ! اسم دادگاه نیومده ،  
زرد کرده نکرده ، ریقِ رحمتو سر کشیدی. رفتی پی کارش . نه! رفته پی کارش ... اما  
من که به نمک - نمکدون ، باجِ بده نیستم ... حالا... یعنی من به این ... نه! ... به اون  
پتیاره ... که رفته نمکدون شاکی شده ... با این ... نه! ... با اون پیریه که رفته شاکی شده  
نمک شیکسته ... نمی دونم ... نمکدون خورده  
نمی دونم ... نمک خورده نمی دونم؟ ... نه! ... باج ... باج نمی دونم ... نَنَ نه!!

صدا: اما کیست که ببیند ، در چنین شرایطی ، هر بار سخن از حذفِ یکی از دو سرِ  
رابطه است و نَه حذفِ خود رابطه؟ .....

رابطه ای که همواره در خلالِ زمان تغییر می کند .

( موسیقی - حرکات - حلقه دار - نور )

صدا : انگار وجود نویسنده و مبتکر البته بی معناست . ولی من فکر می کنم که دست کم از دوره ای به این طرف ، فردی که شروع به نوشتنِ متنی می کند که امکانِ پدید آمدنِ اثری در اُفقِ آن می چرخد ، نقش مولف را به عهده می گیرد .

### ( موسیقی - حرکات - حلقه دار - نور )

مرد : نه! ... انسان به موجب آن که انسان متولد می شود ، انسان نیست ... بلکه هر لحظه باید انسان بود ... نه ! ؟ ...

هان ...! چی؟ شما صدایی شنیدین ؟ ... شما ... صدایی شنیدین ؟ ... یکی ... یکی ... در باره ی شک و یقین حرفی زد ! گفت ... می گفت ... من ... شک می کنم ... پس هستم ... نه ! ؟ ... هان !؟ ... چی ؟ ... شما چیزی گفتین ؟ ... بله شما ! ... مگه غیر از من و شما ... کسِ دیگه ای هم هست اصلن ؟ هان ! پس شما نگفتین ؟ ... ولی اطمینان ندارین که گفتین ! ... ها دیدی گفتم ... نگفتم !؟ ... خب همین گفتن یا نگفتن ! بین ! ... شک و یقین ... یه چیزیه مثل ... مثل ... مثل بودن یا نبودن ... بودن یا نبودن مسئله این است ! ... دیدی گفتم !؟ ... البته ... مسئله این نیست ! آبدن این نیست ... گفتم ... گفتم ... انسان با شک متولد نمی شه ... بلکه ... بلکه این شکّه که با انسان متولد می شه ... دیدی گفتم ... نگفتم !؟ ... اگر نه که جهان البته همه از یقین پر است و به گفتم و نگفتم من ربطی نداره ... چون مسئله ای هم نیست ... اما حالا که من گفتم ... یا نگفتم ....

حالا که ... حالا که فقط من هستم و تو هستی و به جز من هستم و تو هستی ، شکاکِ دیگه ای نیست ... بهتر نیست ... بهتر نیست لا اقل ... لا اقل ها ... دیدی گفتم لا اقل...؟! لا اقل ما ... به این رابطه خصوصی بین من ... و ... تو یقین داشته باشیم !؟ ... ! دیدی گفتم !؟ ... دیدی تو هم شکاکی ...؟! دیدی گفتم مسئله این نیست ...؟! دیدی گفتم ... دیدی نه گفتم مدام به تو من ...؟! دیدی گفتم ....

صدا : ....خفه ! ..... کرم کثیف ! ... ببند اون دهنِتو ! پدر سگ ! .....

.... اون روزی که من تنها بودم تو کجا بودی ؟ ... اون روز که فقط من بودم و تو با قِرتی بازی پیدات شد یه هو ... ها ...؟! ... اون روز کجا بودی ؟ ... نه ؛ بگو ؛ تو کجا بودی ؟ ... دِ خُب کجا بودی ؟ ... لالی ؟ ... کری ؟ ... هان ... ! آهان ! ... بستی دهنِتو ؟ ... خیلی خُب !  
قربونت ! مِرسی !

( مرد که در خود فرو رفته و سر توی چهار پایه کرده با شروع موسیقی سر بیرون می آورد آرام بلند می شود . در انتهای صحنه در تاریکی ، نوری طناب و چهار پایه ی آن ته را روشن می کند . مرد ابتدا به سمت تماشاگر قدمی بر می دارد . پس می کشد و مصمم به سوی انتها می رود . از چار پایه بالامی رود . طناب دار را به دست می گیرد لحظه ای به سمت ما نگاه می کند ، پشت می کند و طناب را در گردن می اندازد و برای بالا کشیدن تلاش می کند . آرام طناب را از گردن در می آورد و بازی تازه ای را پشت به ما آغاز می کند ... نور می رود و موسیقی در تاریکی گم می شود .

شاید ، نمایش به پایان رسیده باشد .

نوشتار یکم: بهار 1380

ویرایش نهایی: تابستان 1386

all rights reserved

STAGE RIGHTS

According to international law you can't produce a play until you've got the author's permission.

هر گونه استفاده‌ی نمایشی از این نمایشنامه منوط به اجازه‌ی کتبی نویسنده است